

## علم اقتصاد به عنوان مذهب\*

مکس. ال. استاک هاوس\*\*

مترجم: افشین خاکباز\*\*\*

### دیباچه

حدود ده سال قبل که روبرت اچ. نلسون «در جستجوی بهشت روی زمین: معنای دینی اقتصاد» را نوشت، به آغاز خود آگاهی جدیدی در میان دانشمندان علوم اجتماعی در باب مجموعه ارزش‌های عمیق تری کمک کرد که در ورای بیشتر کارهایشان نهفته است. این کتاب سرآغاز بحث‌هایی بود که به بحث‌های درون محفلی اقتصاددانان و بحث‌های درون گروهی متخصصان علوم دینی محدود نمی‌شد و گاهی به ایجاد بحث‌هایی میان این دو گروه نیز می‌انجامید (بحث‌هایی که از آن زمان به گونه‌ای پراکنده ادامه داشته است).

آن کتاب نشانه تغییر گرایش ملایم کسانی بود که می‌خواستند کار خود را کاملاً فارغ از ارزش‌ها ارزیابی نمایند. برخی در انتقاد از نظریه‌های تردید آمیز سرشار از ارزش‌گذاری که

---

\* این مقاله دیباچه و پیش‌گفتار کتاب *Economics As Religion* رابرت، اچ. نلسون می‌باشد که پیش‌گفتار آن توسط مکس ال. استاک هاوس نوشته شده و ادامه مقاله در شماره‌های بعد خواهد آمد.

\*\* عضو هیئت علمی دانشگاه مریلند آمریکا

\*\*\* پژوهشگر

هیچ دلیلی بر درستی آنان در دست نبود، به طعنه آنها را "علوم دینی" می‌نامیدند. ولی تحلیل آگاهی بخش و تاریخی نلسون نشان داد که بسیاری از بنیان‌گذاران کلاسیک اقتصاد نه تنها از فرضیات دینی پیروی می‌کردند، بلکه حوزه اقتصاد را رهایی بخش می‌دانستند. این بدان معنا است که به نظر آنها دلیل اصلی رنج، درد و مرگ انسان (که دانشمندان علوم دینی پیامد گناه در جهان سرشار از گمراهی می‌دانستند) این است که در حالت کیمیایی به سر می‌بریم. علاوه بر این، تنها با غلبه بر محرومیت مادی است که می‌توان از این زندگی خطر بار رها شد (آرزویی که تنها با اصول و سیاست‌هایی تحقق پذیر است که به درستی فرمول‌بندی شده‌اند، به درستی به آنها ایمان داریم، و به درستی مبنای زندگی ما قرار گرفته‌اند). اقتصاد می‌تواند ما را رها سازد، شرایط قابل‌پذیرشی را در جهان حکمفرما کند، و ما را به سوی زندگی سرشار از فراوانی هدایت کند که تجسم رستگاری زمینی است.

استدلال او به این معنا نیست که همه اقتصاددانان همچون کاهنانی هستند که برای نصیحت حکام و اغنیا نشانه‌های زمانه را می‌خوانند (جستجوی ساعت مناسب برای دست یازیدن به ماجراجویی‌های جدید) و امحا و احشای جانوران قربانی را می‌کاوند (ردیابی تأثیرات مصرف)؛ هر چند که بسیاری از آنها مشتاقانه در پی این کار هستند. استدلال او همان چیزی نیست که مارکس در «در باب مسئله یهودیان»، یا وبر در «اخلاق پروتستان و روح کاپیتالیسم» می‌گوید و امروزه به شکلی دیگر در بحث اخلاق کنفوسیوسی و موفقیت‌های اقتصادی و بحران‌های مالی کشورهای شرق آسیا، یعنی در این بحث به چشم می‌خورد که برخی دیدگاه‌های دینی دارای تأثیرات مادی ناخواسته و عمیقی هستند. البته هیچ یک از این استدلال‌ها کاملاً منتفی نشده‌اند.

این استدلال می‌گوید که بهترین شیوه درک نظریه‌های اصلی اقتصادی که در تاریخ فکری غرب ایجاد شده‌اند، سنت‌های بزرگ متناقض علوم دینی (به ویژه سنت کاتولیک رم و سنت پروتستان) است که هر یک دارای پیشینه‌های فلسفی و پیامدهای رفتاری خاص خود هستند. هر یک از این نظریات به شیوه خاص خود به عمیق‌ترین مشکلات هستی می‌پردازد. یکی از این دو دیدگاه دارای خوشبینی عقلانی و توسعه‌گرا در باره توانمندی‌های انسان (توانمندی‌های اخلاقی، معنوی، و اجتماعی) برای بهبود شرایط زندگی انسان است و برای تحقق آن مجموعه‌ای نهادینه از رویه‌های میانجی‌گرانه را توصیه می‌کند. این دیدگاه را در آثار ارسطو و اکیناس و بیشتر آثار آنجلیکانیسم، و در شکل غیر دینی‌تر در آثار

کلود سنت سیمون و جان مینارد کینز می‌یابیم.

دومین سنت، بدینانه‌تر و افراطی‌تر و گاهی حتی فاجعه‌انگاران است، چون بر این فرض استوار است که کاهش شری که بر همه جا حاکم گشته نیازمند دخالتی شدید در درون افراد یا در کل جامعه است. در غیر این صورت نمی‌توان آرزوی تغییرات گسترده را در سر پروراند: بهبودها ناچیز و جزئی خواهند بود و در زندگی واقعی، اغلب راهی به جز انتخاب بین بد و بدتر وجود نخواهد داشت. این دیدگاه را می‌توان در آثار افلاطون آگوستین و اصلاح‌گرانی همچون لوتر، کالوین، و پاکدینان نیز یافت.

نلسون می‌گوید این جریان در عصر مدرن به چندین شاخه تقسیم می‌شود که هر یک به سوی مارکسیسم، داروینیست‌های اجتماعی، یا نظریه‌های مدرن از خود بیگانگی اقتصادی گرایش می‌یابند.

نلسون که در آن زمان از پژوهشگران اقتصادی وزارت کشور بود، این موضوعات را از نظریه‌های قدیمی‌تر دینی حیات اقتصادی تا نخستین روزهای توسعه این رشته در روزهای نخست قرن حاضر ردگیری می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه مضامین این نظریه‌ها در زمانه ما، به ویژه در جنبش‌های حمایتی مردمی پدیدار گشته‌اند که به نام نظریه‌های آزاد سازی، زیست محیطی، جامعه‌گرا یا نظریه‌های طرفدار آزادی اراده، بر سیاست‌های عمومی تأثیر می‌گذارند.

البته شاید با توسعه رشته اقتصاد (و پاسخ‌های طرفداری که به شرایط پیچیده اقتصادی داده شده است)، آنها نیز همان نکاتی را دریافته‌اند که متخصصین علوم دینی از دیرباز دریافته بودند: برای پاسخگویی به پرسش‌های اصلی رویکردهای معدود دی وجود دارد انتخاب رویکرد بر تلاش‌هایی که برای چاره‌جویی مشکلات بشر انجام می‌گیرد تأثیری شگرف دارد، و هر نظریه بنیادینی که مردم از روی ایمان برگزینند شکل‌هایی پیش‌بینی‌ناپذیر به خود می‌گیرد و پیامدهای پیش‌بینی‌ناپذیری دارد.

همچنین شاید سنت‌های دینی عمیقی که فرهنگ غرب را شکل می‌دهند، به ناچار بیش از آنچه اکثر رهبران رشته اقتصاد می‌پذیرند بر شکل‌گیری خطوط کلی اندیشه‌های اقتصادی تأثیر داشته‌اند و هنوز هم به مثابه پیشینه‌های عمیق باورهای کسانی عمل می‌کنند که تا حد زیادی خاستگاه آنها را فراموش کرده‌اند.

به هر تقدیر، دانشمندان رشته‌های دیگر دریافته‌اند که «نوسازی» برخلاف آنچه

انتظار می‌رفت به دین‌زدایی زندگی نینجامیده است، بلکه تحولات متعددی را در پی داشته است که «جهانی‌سازی» نام گرفته‌اند و ما را با موج تقریباً جهانی خیزش‌های دینی مواجه ساخته‌اند.

علاوه بر این، شاید دانشمندان بسیاری از رشته‌ها، با وجود اینکه به لحاظ فردی و شیوه‌ها و استدلال‌هایی که به کار می‌بندند عرفی‌گرایان سرسختی باشند، ولی نه تنها دریافته‌اند که در تلاش برای درک فرهنگ‌های غیر غربی باید مسایل دینی را نیز مطالعه کنند، بلکه پژوهش‌های تاریخی عمیق‌تر آنان را واداشته است تا اذعان کنند که دیدگاه‌های به ظاهر غیر دینی آنها نیز در تحولات دینی و علوم دینی ریشه دارد<sup>۱</sup>. در واقع نلسون خود در مجموعه‌ای از مقالاتی که در چند سال گذشته نگاشته است برخی از این مضامین را بررسی کرده است (مقالاتی که اکنون می‌توان جستارهایی مقدماتی دانست که به این اثر جدید منتهی شده‌اند).

در این مطالعه جدید «اقتصاد در مقام دین»، نلسون که خود در زمره اقتصاددانان برجسته و اکنون استاد دانشکده امور عمومی دانشگاه مریلند است، با بررسی پیش‌فرض‌های اساسی در میان برجسته‌ترین اقتصاددانان معاصر، پژوهش خود را گسترش داده است. وی که پژوهش خود را از رنگ باختن برنامه‌های مارکس و کینز آغاز می‌کند، به درستی پیش‌فرض‌های باور محوری را تشخیص می‌دهد که در ورای آثار نمایندگان «مکتب کمبریج» از قبیل پاول سامونلسون و سایر اقتصاددانان هاروارد و ام. ای تی از یک سو، و میلتون فریدمن، گری بکر، و سایر رهبران برجسته «مکتب شیکاگو» از جمله اندیشمندان جوانتری که آینده نزدیک را شکل می‌دهند از سوی دیگر وجود دارد. اگر پژوهش قبلی با شیوه‌هایی که بیشتر تاریخی گرافیک بودند نشان داد که علوم دینی بر تاریخ عمیق این رشته تأثیر نهاده است، پژوهش حاضر با تحلیل دقیق نوشته‌های معاصر نشان می‌دهد که فرضیات دینی پذیرفته شده بر تعهدات شخصیت‌های برجسته و ذی نفوذ کنونی مسلط هستند.

اقتصاد در مقام دین شیوه‌های پسا مدرن را به کار نمی‌بندد، بلکه نتیجه‌گیری‌هایش پسا بنیادگرایانه است. یعنی اینکه نشان می‌دهد که این رشته بنیان‌های کاملاً آشکاری ندارد و تنها بر بنیان‌های خردورزانه یا تجربی ثابت یا مبتنی بر تحلیل یا تئوری استوار نیست.

در واقع، بسیاری از این بنیان‌ها در پیش فرض‌های ناآزموده‌ای ریشه دارند که بیش از فرضیات علمی ناب، به پایبندی‌های ایمانی شباهت دارند و اغلب برای طرفداران این رشته ابهام آفرینند و خود این طرفداران نیز بر ابهام آن می‌افزایند. بدین ترتیب، این بنیان‌ها را می‌توان، و از یک نظر باید، به گونه‌ای بررسی کرد که بازتاب مضامین و مقوله‌های کلاسیک علوم دینی باشد. جان کلام اینکه این بنیان‌ها دارای محتوای اخلاقی و معنوی هستند (حقیقتی که الزاماً آنها را غیر واقعی‌تر یا کم دقت‌تر نمی‌سازد، مگر اینکه خود این بنیان‌ها از پایه و اساس انکار شوند).

البته به نظر من هدف از این کار بی‌اعتبار ساختن هیچ اندیشمند یا رشته‌ای نیست ارزش‌هایی که به اقتصاددانان مورد مطالعه نسبت داده شده‌اند گاهی بهتر از استدلال‌هایی است که طرفداران آنها ارائه می‌دهند (دقیقاً به دلیل اینکه عمیقاً در پیش فرض‌هایی ریشه دارند که از آزمون گذر زمان سربلند بیرون آمده‌اند و طرفداران نشان حتی از وجود آنها نیز بی‌اطلاعند). ولی ناآگاهی از این باورها و نادیده انگاشتن آنها معایبی نیز دارد. اگر این باورها تحریف شوند، خود آگاهی فلسفی، تاریخی یا دینی چندانی وجود ندارد که بتواند آنها را اصلاح کند. مثلاً بخش عظیمی از نظریه‌های اقتصادی بر سیاست‌های ملی‌گرایانه متمرکز هستند و این گرایش باعث می‌شود برخی از الگوهای فرهنگی ویژه زندگی اقتصادی، بیش از آنچه سزاوار است در کسوت قوانین طبیعی جهان شمول ظاهر شوند و چشمان ما را بر الگوهای جهانی و یا محلی باورها و عقاید و اخلاقیاتی که پیامدهای اقتصادی دارند فرو بندند. این همچنین بدان معنا است که طرفداران این نظریه‌ها در داخل و خارج، روابط میان واقعیات و ارزش‌ها، گفتارهای توصیفی و هنجارساز، یا تحلیل سود نهایی و تأثیرات اجتماعی، اخلاقی و معنوی سیاست‌های مبتنی بر محاسبه این سودها را بررسی نکرده‌اند.

کتاب حاضر از نظر موضوع، شیوه، و ارتباط با مسایل جاری، از اثر قبلی نلسون فراتر می‌رود. مهمترین ویژگی این کتاب این است که پرسش نادیده انگاشته شده‌ای را مطرح می‌سازد (پرسشی که بسیاری از اقتصاددانان و دست‌اندرکاران رشته‌های علوم اجتماعی نادیده انگاشته‌اند و اغلب، منتقدان اجتماعی نظام اقتصادی و اجتماعی کنونی ما که رهبران دینی نیز در میان آنها کم‌شمار نیستند، تنها از منظر ایدئولوژی بررسی کرده‌اند): ارزش‌هایی که در نظریه‌های اقتصادی مسلط معاصر گنجانده شده‌اند که متخصصین

تولید می‌کنند، مدیران و سیاست‌سازان بکار می‌بندند، جنبش‌های مردمی به شعار تبدیل می‌کنند، اخلاق‌گرایان بررسی می‌کنند و فیلسوفان و متخصصین علوم دینی به دنبال درک و نقد هنجارسازانه آنها هستند کدامند؟ این نظریه‌ها را نمی‌توان به عنوان «کارکرد کاپیتالیسم متأخر» که «تنها به سود می‌اندیشد» و به مادی‌گرایی و کالا سازی جهان پایبند است خلاصه یا نفی کرد.

مسئلاً در شرایطی که این نظریه‌ها به گونه‌ای طراحی شده‌اند که تا جایی که امکان دارد در برابر ارزش‌ها خنثی باشند، بازیابی ارزش‌هایی که در آنها تعبیه شده است دشوار است. ولی همان‌طور که کتاب حاضر نشان می‌دهد، نویسندگان و مفسران اصلی این نظریه‌ها، یعنی کسانی که جنبه‌های مختلف این رشته را تعریف کرده‌اند، گاه با چنان صراحتی به مسایل ارزشی اشاره کرده‌اند که علم آنان روا نمی‌شمارد.

آنها اغلب به گونه‌ای کاملاً ناخود آگاه و حتی ناخواسته، بیش از آنچه می‌خواهند به مجموعه ارزش‌هایی اشاره می‌کنند که هنگام اصلاح یا دفاع از نظریه‌ای در ورای ذهن آنان عمل می‌کند، در حالی که ضمیر آگاه آنان بر چیزهایی متمرکز است که به ظاهر تنها استدلال‌های مستدل یا منطقی یا تحلیلی است. نلسون با مرتبط ساختن اظهارات آشکار و پابندی‌های نیمه پنهان، توجه ما را به پیش فرض‌های بنیادینی معطوف می‌سازد که در ورای این مجموعه ارزش‌ها قرار دارند و نشان می‌دهد که چرا می‌توان آنها را نظریات دینی نامید.

همان‌طور که هر کس که به این مسایل توجه کند می‌داند، امروزه بسیاری هر نظریه‌ای را ساختاری اجتماعی و سلاخی می‌دانند که برندگان برای توجیه سلطه خود و مطیع نگه داشتن یا حاشیه نشین ساختن بازندگان به‌کار می‌بندند. اکثر ادبیات پسا مدرن مشتاقانه در پی ساختار شکنی آثار نظریه‌پردازان رشته‌های مختلف و نشان دادن منافع استعماری یا امپریالیستی (یا نژاد پرستانه، جنسیت‌گرایانه، طبقاتی، یا جنسیتی) هستند که در ورای نظریه‌های به ظاهر "بی‌طرفانه" قرار دارد.

پروفسور نلسون در زمره این منتقدان دانشگاهیان نیست که تنها استدلال از منظر معرفت‌شناسی شکاکیت را فرا گرفته‌اند و هر ادعایی را یک بازی قدرت دیگر می‌دانند. ولی او از اقتصاددانان و شهروندانی که نسبت به مسایل اخلاقی حساس هستند و فعالان اجتماعی که به سنت‌های دینی باور دارند می‌خواهد تا دریابند که در نظریه‌های اقتصادی

به ظاهر کسالت‌آوری که زندگی ما را شکل می‌دهد فرضیات بسیار عمیقی درباره مسایل نهایی زندگی تعبیه شده است. وی با دعوت به درک این مسئله در پی از میان بردن اعتبار علمی این رشته نیست، بلکه در پی بهبود آن است. وی از اقتصاددانان (و کسانی که اقتصاد دان حرفه‌ای نیستند ولی از منظر رشته‌های دیگر با اقتصاد ارتباط نزدیکی دارند) می‌خواهد این واقعیت را بپذیرند که اقتصاد نیز همچون سایر علوم اجتماعی و تاریخی که از آنچه به ظاهر فرمول‌های اخلاقی و معنوی بهداشتی شده و مدل‌های پیچیده اقتصادی هستند استفاده زیادی می‌کند، دارای ارزش‌هایی است که با ظرافت با واقعیات، پیش‌فرض‌های اخلاقی آمیخته با استدلال و آمیزه پیچیده‌ای از باورها و مسایل تحلیلی درهم تنیده‌اند. در واقع، فرضیات اخلاقی و دینی با زندگی اقتصادی یا اندیشه اقتصادی بیگانه نیستند، بلکه آنها را احاطه کرده‌اند.

جان کلام اینکه کتاب حاضر بیش از همه کتاب‌هایی که تاکنون مطالعه کرده‌ام به ما اجازه می‌دهد تا دریابیم در نوشته‌های اقتصاددانان برجسته حیات معاصر (در این نوشته‌ها و در اکثر موارد، در درون ما) کدام مجموعه‌های فرضیات ارزشی حضور دارند. چنین شناختی بررسی نقادانه ارزش‌های حاضر را از دیدگاهی موشکافانه‌تر میسر می‌سازد و به رشته اقتصاد امکان می‌دهد جایگاه واقعی خود را در تقاطع علوم طبیعی و علوم انسانی باز یابد.

در واقع، بدین ترتیب می‌توان پیش‌فرض‌های اخلاقی و دینی نهفته در اقتصاد را به گونه‌ای روشن‌تر و صادقانه‌تر از شرایط کنونی تبیین کرد. حتی اگر خواننده محترم نخواهد برخی از استدلال‌های این کتاب را بپذیرد، کتاب حاضر به درک انگیزه‌های جهت‌گیری‌های فکری و بخش بزرگی از زندگی روزمره ما کمک چشمگیری می‌کند.

## پیش گفتار

اقتصاددانان خود را دانشمند می‌دانند، ولی در کتاب حاضر می‌گوییم که آنها بیشتر به متخصصین علوم دینی شباهت دارند. نزدیک‌ترین پیشینیان متخصصان کنونی اقتصاد دانشمندانی همچون آلبرت انیشتین یا اسحاق نیوتن نیستند، بلکه ما اقتصاددانان بیشتر جانشینان توماس آکویناس و مارتین لوتر هستیم. اقتصاددانان بر این باورند که نقش آنان در جامعه فراهم نمودن دانش فنی برای به گردش در آوردن چرخ نظام اقتصادی است. البته متخصصین اقتصاد در این ارتباط نقش ارزشمندی دارند. مثلاً میزان تورم، بیکاری و سایر داده‌هایی که اقتصاددانان گردآوری می‌کنند، در پایش وضعیت کنونی اقتصاد اهمیتی حیاتی دارد. ولی یکی دیگر از نقش‌های اساسی اقتصاددانان خدمت به عنوان کاهنان معبد مدرن و دنیوی پیشرفت اقتصادی است که در جامعه معاصر، بسیاری از وظایفی را ایفا می‌کنند که مسیحیت و سایر مذاهب در زمانه خود بر عهده داشتند. در سده گذشته، کارایی اقتصادی بزرگترین منبع مشروعیت اجتماعی در ایالات متحده امریکا به شمار می‌آمد و اقتصاددانان، مدافعان این هسته اصلی ارزش‌های اجتماعی زمانه ما بوده‌اند.

۱۰۵

دیدگاهی که اقتصاد را بنیان دین می‌داند از دیرباز ذهن مرا به خود مشغول داشته است. من همچون یک اقتصاددان آموزش دیده‌ام. در اواخر دهه ۱۹۶۰ که سرگرم گذراندن دوره دکتری خود در دانشگاه پرینستون بودم، حتی یکی از اساتید من نیز برای تشریح اقتصاد به زبان و مفاهیم دینی متوسل نمی‌شد. من خود را در زمره نمایندگان مدرن دنیای غیر دینی می‌دانم؛ گروه اجتماعی‌ای که در آن زندگی می‌کنم تا حد زیادی خارج از محافل سنتی کلیسایی بوده است. بنابراین چگونه ممکن است برای مهمترین نقش اجتماعی اقتصاددانان ماهیتی دینی قایل باشم؟

داستان از سال ۱۹۷۵ آغاز می‌شود که در اداره تحلیل خط مشی‌های دفتر وزارت کشور امریکا مشغول به کار شدم. طولی نکشید که دریافتم جزئیات محاسبات رسمی اقتصادی با اکثر خط‌مشی‌هایی که در این وزارتخانه اتخاذ می‌شود ارتباط چندانی ندارد. حتی اگر اقتصاددانان در اتخاذ این خط‌مشی‌ها نقشی داشته باشند (که البته به ندرت نقش سرنوشت‌سازی ایفا کرده‌اند)، در اکثر موارد در کسوت «حلال مشکلات» ظاهر نشده‌اند، بلکه بیشترین نقش را در زمینه دفاع از مجموعه‌ای از ارزش‌ها ایفا کرده‌اند.



بخش عمده‌ای از تلاش‌های من و سایر اقتصاددانان وزارت کشور در واقع صرف این می‌شد که دیگران را متقاعد کنیم به جای اولویت‌ها و مجموعه ارزش‌های دیگری که در سازمان نمایندگانی دارند، نظام ارزشی اقتصادی را مبنای کار خود قرار دهند.<sup>۴</sup>

قبل از اینکه به دولت بپیوندم، انتظار داشتم استدلال اقتصادی در اکثر موارد با فشارهای گروه‌های هم‌سود قدرتمند در تعارض باشد. ولی به تدریج دریافتم که نقش مهم اقتصاددانانی که در مجموعه دولت فعالیت می‌کنند، دفاع از منافع ملی گسترده‌تر در برابر اعمال نفوذهای محلی است که در سرتاسر نظام دولت وجود دارد. این نقش بیش از بینش‌های اقتصادی یگانه اقتصاددانان، به تفاوت انگیزه‌های آنان با انگیزه‌های فرصت طلبانه بسیاری از نقش آفرینان فرایند تصمیم‌گیری در دولت بستگی دارد.

در آن مقطع، نقش اقتصاد دان در دولت جنبه‌ای اخلاقی به خود گرفته بود. در آموزش‌های حرفه‌ای اقتصاددانان، اشاره چندانی به جنبه‌های اخلاقی اقتصاددان به عنوان عضوی از یک صنف و حرفه نشده است. اگرچه وجود چنین اخلاق حرفه‌ای قدرتمندی قابل انکار نبود، ولی این اصول اخلاقی تا حد زیادی حالتی نهفته داشت و بیش از دستورالعمل‌های صریح و آشکار، با الگوهای رفتاری همکاران در ذهن اقتصاددانان نقش می‌بست.

اما شگفت‌تر این بود که وزارت کشور در اکثر موارد، آوردگاه شکلی مدرن از بحث و جدلهای مذهبی بود. به ویژه اقتصاددانان و طرفداران محیط زیست اغلب در این اختلاف نظرها به گونه‌ای با یکدیگر درگیر می‌شدند که بیشتر به درگیری‌های باستانی میان فرقه‌های مسیحیت شباهت داشت. با وجود این، اگر به این نکته توجه می‌کردم که وزارت کشور مسئولیت تصمیمات مدیریتی درباره بسیاری از مهمترین اماکن مقدس ملت امریکا، از جمله بنای یادبود لینکلن، گراند کانیون، و میدان نبرد گتیزبرگ و دره یوسمیتی را بر عهده دارد کمتر تعجب می‌کردم. برای بسیاری از بازدیدکنندگان، مناطق بیابانی واقع در اراضی دولتی، مکان الهامات دینی، و در واقع کلیساهای جامع عصر مدرن هستند. امروزه از سازمان‌های اراضی ملی می‌پرسند آیا استفاده از میخ‌های صخره نوردی توسط کوه نوردان با ماهیت بکر این مناطق همخوانی دارد (یعنی تقدس آنان را از میان نمی‌برد) یا خیر.<sup>۵</sup>

بروس بابیت وزیر کشور، از لایحه حفاظت از گونه‌های در حال انقراض که توسط سرویس آبزیان و حیات وحش وزارت کشور تهیه گردید به عنوان روایتی غیر دینی از

فرمان خداوند به حضرت نوح در انجیل برای حفظ یک جفت از هر نوع جانور دفاع کرد.<sup>۶</sup> این لایحه که حفاظت از گونه‌ها را بر هر نوع ملاحظات اجتماعی و اقتصادی دیگر مقدم می‌دانست (حتی با اذعان به عملی نبودن این الزام) تجلی آرمانی دینی است.<sup>۷</sup>

با اعتقاد روزافزون به اینکه جدال بر سر سیاست‌ها در وزارت کشور اغلب ماهیتی دینی دارد (اگرچه اغلب پرده ضحیمی از کلام غیردینی این حقیقت را پنهان می‌سازد) به تدریج به این نتیجه رسیدم که درک کامل مبنای سیاست‌های وزارت کشور مستلزم ورود به قلمروی علوم دینی در همه شکل‌های متنوع و مدرن آن است.

علوم دینی را می‌توان مطالعه نظام‌مند اندیشه و عمل دینی نامید، که به نظر من درباره نیروهای دینی که در مدیریت اراضی و منابع طبیعی ایالات متحده امریکا حضور داشتند صادق است. در آن مقطع همچنین به خاطر آوردم که رابطه راستین میان انسان‌ها و طبیعت (در مفهوم گسترده کلمه) از دیرباز از مضامین اصلی دین بوده است که در پیامدهای هبوط از باغ عدن در یهودیت و مسیحیت ریشه دارد.

مسلمانان نیز همچون اکثر دانشمندان علم اقتصاد در ابتدا از تحقیق رسمی در این باره اکراه داشتیم. به عنوان دانشجوی دکترای اقتصاد، آموخته بودم که ترجیحات ارزشی در زمره بدیهیات هستند و بنابراین در خارج از حوزه مطالعه حرفه‌ای اقتصاد قرار دارند. بنابراین به عنوان یک اقتصاددان، حتی در زمینه مسایل شکل‌گیری ارزش‌ها و بحث درباره آنها نیز از هر گونه آموزش رسمی ویژه بی بهره بودم، چه رسد به دین و علوم دینی. ولی در نهایت تصمیم گرفتم دل به دریا بزنم. یکی از پرسش‌های مهم این بود که ارزش‌های بنیادین اقتصاد حرفه‌ای کدامند و برای طرفداری از این ارزش‌های اقتصادی (کاری که در اکثر خط مشی‌های پیشنهادی خود آشکارا انجام می‌دادم) در برابر سایر ارزش‌ها چه توجیهی وجود دارد؟ همچنین طرح این پرسش نیز اهمیت داشت که دیگران به چه دلیل اقتصاد را به چشم یک نظام ارزشی بیگانه می‌نگرند، و چه ارزش‌هایی را (که به نظر من آنها نیز در نوعی دین ریشه داشتند) به عنوان جایگزین این ارزش‌های اقتصادی پیشنهاد می‌کنند.

بنابراین، از اواسط دهه ۱۹۸۰، بر خلاف باور پیش‌کسوتان حوزه اقتصاد که تفکیک کامل قلمروی اقتصاد از حوزه شکل‌گیری ارزش‌ها را توصیه می‌کردند، مطالعه چیزی را آغاز کردم که اکنون بنیان‌های دینی اقتصاد مدرن می‌دانم. من گام در قلمرویی نهاده بودم که می‌توان «الهیات اقتصادی» نامید.<sup>۸</sup>

در سال‌های اخیر، علاقه دانشمندان به کارکردهای اجتماعی دین به سرعت افزایش یافته است. همانطور که در بخش‌های بعدی این کتاب خواهیم گفت، تنی چند از اقتصاددانان پژوهش در باب نقش‌های احتمالی دین در نظام اقتصادی را آغاز کرده‌اند. رفتار صادقانه‌تر، قابل اعتمادتر، و اخلاقی‌تر مردم می‌تواند هزینه‌های معاملات اقتصادی را به میزان چشمگیری کاهش دهد. بدین ترتیب، همان‌طور که مشاهدات روزافزون گواه است، دین حتی در مفهوم اقتصادی نیز می‌تواند دارای فوایدی عملی باشد (یعنی می‌تواند اثربخش باشد).

به هر تقدیر، اقتصاددانان درباره نحوه شکل‌گیری اعتقاد دینی تقریباً هیچ نگفته‌اند. در نهایت، دین درباره ادعای حقانیت است (چیزی که اقتصاددانان پژوهش‌های اقتصادی خود را در پرتوی آن انجام می‌دهند). دین می‌خواهد مردم را به گونه‌ای تغییر دهد که حقیقت را آنگونه که مؤمنان باور دارند بهتر درک کنند و بدین ترتیب رفتار آنها را نیز تغییر دهد (همچون تلاش‌های مسیحیت برای ترغیب گناهکاران به درک گمراهی خود و ترک رفتارهای گناه‌آلود، و تلاش‌های اقتصاددانان برای آموزش خردورزی به مردم). اگر اقتصاددانان به ساختار ترجیحات از پیش موجودی قایل هستند، بخش عمده آموزه‌های دینی در پی تغییر این ساختار ترجیحات از پیش موجود است. دین اغلب به ما می‌آموزد که چیزهای متفاوتی بخواهیم یا با آنچه داریم سعادتمندتر باشیم.

بدین ترتیب، به سختی می‌توان بحث دین را در چارچوب رسمی تفکر اقتصادی گنجانده. شاید یک دانشمند علوم اقتصادی بپرسد که باور به بهشت در آخرت چند دلار می‌ارزد؟ یا اینکه ارزش اقتصادی باور به خدا برای یک فرد چقدر است؟ این پرسش‌ها از دیدگاه مؤمنان واقعی کاملاً پوچ و بی‌معنا هستند.

در نهایت، بحث درباره دین، با نقش دین در افزایش کارایی عملکرد کلی اقتصادی، یا منافع فزون‌تری که باورهای دینی ممکن است نصیب فرد سازند ارتباط ندارد. الهیات جدی چنین موضوعاتی را چارچوب فکری ابتدایی صحیح برای اقتصاد می‌داند (که بالاخره باید از جایی شروع شود).

علوم دینی به موضوعاتی همچون این مسئله می‌پردازند که چگونه می‌توان چارچوب فکری اولیه‌ای را ایجاد کرد که بر پیش‌فرض وجود همان چیزی (یعنی یک چارچوب فکری) استوار است که قرار است ایجاد شود.<sup>۱</sup>

از آنجا که اقتصاددانان نیز گاهی برخی مسایل اقتصادی را بر اساس ایمان خویش می‌پذیرند، چه هنگام باید به برخی عناصر «ایمان» متوسل شد؟ الهیات می‌پرسد جهان تا چه حد خردورز است، و انسان‌ها تا چه اندازه می‌توانند با تلاش خویش عقلانیتی را کشف کنند که شاید آنان را وادار کند در رفتار واقعی خویش خردورزانه عمل کنند. چنین موضوعاتی در طول تاریخ علاوه بر اقتصاددانان، دغدغه بسیاری از دانشمندان برجسته علوم دینی در اعصار گذشته نیز بوده است.

اقتصاددانان معاصر همچون پیشینیان خود، دارای چارچوب فکری و مجموعه پیش فرض‌هایی هستند که نگرش اصلی آنان به جهان را تعریف می‌کند. مثلاً اکثر آنان در زمره افرادی هستند که به امکان ایجاد جهانی مبتنی بر عقلانیت باور دارند. بسیاری از اقتصاددانان بر مبنای باورهای دینی خویشتن، پیشرفت اقتصادی را مایه بهبود شرایط زندگی بشر می‌دانند. با وجود این، به‌طور کلی آنها به این گونه مسایل بنیادین بسیار بی‌تفاوت هستند. یکی از اهداف من در کتاب حاضر ارائه برخی پژوهش‌های مقدماتی در زمینه این حوزه‌های علوم دینی است که در اینجا الهیات اقتصادی نام گرفته است.

برخی از دانشمندان اقتصاد در این زمینه آثاری نگاشته‌اند ولی تعداد این منابع زیاد نیست. چنین منابع سودمندی را در ادبیات مرتبط با علوم دینی نیز می‌توان یافت. در دهه ۱۹۸۰، من که برای نخستین بار در زمینه علوم دینی رسمی مطالعه می‌کردم، تفکر مرتبط با علوم دینی را سزاوار احترامی جدید یافتم<sup>۱</sup>. اقتصاددانان، دانشمندان علوم دینی را به دلیل بی‌بهرگی از علم اقتصاد ساده‌انگار می‌دانند، ولی در واقع اکثر دانشمندان اقتصاد از ماهیت و ریشه‌های اساسی‌ترین پیش فرض‌های خود بی‌اطلاعند.

این پیش فرض‌ها در فرهنگ اقتصادی‌ای جای گرفته‌اند که به ندرت مجال طرح چنین پرسش‌هایی را فراهم می‌سازد، و شیوه تفکر اقتصادی را بی‌چون و چرا شیوه صحیح تفکر می‌داند (بهترین ابزار دستیابی به دانش صحیح در باره جهان). اگر دین ابزار دستیابی به درک صحیح از حقیقت باشد (چیزی که مسیحیت همواره درک کرده است این متن انجیلی را به خاطر بیاورید که «حقیقت ما را آزاد خواهد ساخت» اکثر اقتصاددانان به دین اقتصادی خود ایمان دارند<sup>۲</sup>).

نخستین ثمره نظام مند پژوهش‌های من در این زمینه‌ها کتاب «در جستجوی بهشت بر روی زمین: معنای الهیاتی اقتصاد» که در سال ۱۹۹۱ منتشر شد برای من جهش فکری

بزرگی بود، و با وجود انتقادهای متعدد و برخی واکنش‌های تند، استقبال نسبتاً خوب برخی از اقتصاددانان (و تنی چند از دانشمندان علوم دینی) نوعی آرامش خیال برایم به ارمغان آورد. در این کتاب برای نخستین بار گفتم که اقتصاد، قلمروی مذهب (یا به عبارت دقیق‌تر مذاهب) دنیوی قدرتمندی است که در نظریه‌های مکاتب اقتصادی برجسته دوران مدرن توسعه یافته‌اند.

اقتصاددانان در ورای ظاهر نظریه‌پردازی‌های اقتصادی رسمی خود، سرگرم ارائه پیام‌های مذهبی هستند. این پیام‌ها در واقع نوید راه صحیح رستگاری در این جهان (رسیدن به بهشتی جدید بر روی زمین) است. چون این راه از وادی پیشرفت اقتصادی می‌گذرد، و چون اقتصاددانان افرادی هستند که از درک فنی برای نمایاندن این مسیر برخوردارند (یا دست کم بسیاری از مردم چنین می‌پندارند) دانشمندان اقتصاد (به کمک دیگر دانشمندان علوم اجتماعی) باید نقش سنتی کاهنان این قلمرو را ایفا کنند.

همچنین کتاب سال ۱۹۹۱ خود را به بررسی این نکته اختصاص دادم که چگونه تاریخ یهودیت مسیحیت، در تفاوت‌های میان مذاهب غیر دینی مکاتب اقتصادی مختلف جلوه گر شده است. برخی مکاتب اقتصادی دارای ماهیتی رومی‌تر هستند (نامی که برای یکی از سنت‌های اصلی ادبیات علوم دینی غرب برگزیده‌ام که موضوع بحث‌های زیادی است) و برخی دیگر ماهیتی پروتستانی‌تر دارند (نامی که برای سنت اصلی دوم برگزیده‌ام). اقتصاد آمریکا بیشتر پیرو سنت رومی است. این سنت با اندیشه‌های قوانین طبیعی ارتباط دارد که در کاربرد نیروی خرد انسان جلوه گر می‌شود و توماس اکیناس و سایر اندیشمندان کلیسای کاتولیک روم، شرح دینی برجسته‌ای را از آن ارائه داده‌اند.<sup>۱۳</sup>

به طور کلی در جهان غرب، یهودیت و مسیحیت در سطح فرضیات بنیادینی که با انگیزه‌های رفتار بشر و معنای تاریخ ارتباط دارند از نفوذ شگرف و دیرپایی برخوردارند. امروزه نیز نفوذ باورهای یهودی مسیحی (اگرچه اغلب خود را در لباس مدرن غیر دینی پنهان می‌سازند) در افکار و اندیشه‌های اقتصاددانان و سایر دانشمندان علوم اجتماعی بیش از چیزی است که آمادگی درک آن را دارند.<sup>۱۴</sup>

از سال ۱۹۹۰ جنبش طرفداری از محیط زیست را نیز با همین عینک تحلیل الهیاتی نگریده‌ام و به نتایج مشابهی دست یافته‌ام. جنبش معاصر طرفداری از محیط زیست جریانی را ارائه می‌دهد که یک علوم دینی غیر دینی دیگر، و پیامی که شباهت بسیاری با

سنت یهودی مسیحی دارد در ورای آن نهفته است. جوزف ساکس، وکیل و از طرفداران برجسته محیط زیست نوشته است که وی و بسیاری از هم‌فکرانش «پیامبران غیر دینی هستند که پیام رستگاری دنیوی را تبلیغ می‌کنند».

در واقع، تعارضات میان ارزش‌های اقتصادی و زیست محیطی را که بر بسیاری از تصمیم‌گیری‌های سیاسی دوران فعالیت من در وزارت کشور حکمفرما بود، می‌توان روایت‌های نوین اختلاف نظرهای دینی قدیمی در میان پیروان شاخه‌هایی از مذهب یهودیت و مسیحیت دانست.

موضوعات این کتاب، توجه جمع اندکی از اقتصاددانان را به خود جلب کرده است، ولی دانشمندان سایر رشته‌های علوم اجتماعی کنجکاوی ذهنی بیشتری نسبت به این موضوعات نشان داده‌اند. در واقع در اوایل سده بیست و یکم، شاهد پذیرش روز افزون این باور هستیم که مذاهب دنیوی (که معمولاً در ادعاهای علمی ریشه دارند) به واقع ادیانی واقعی هستند که اغلب برای جذب پیروان و تأثیرگذاری بر جامعه با باورهای سنتی‌تر مستقیماً به رقابت برخاسته‌اند.

چندی پیش نویسنده یکی از مجلات علمی نوشت که ما «در جهانی زندگی می‌کنیم که علم را به عنوان قدرتمندترین باور، جایگزین دین ساخته است». جامعه شناسی به نام روبرت بلا می‌گوید؛ می‌توان گفت که در جامعه معاصر، علوم اجتماعی جایگاه سنتی علوم دینی را غصب کرده است. اکنون این علوم اجتماعی است که به ما می‌گوید که چگونه موجوداتی هستیم و در این سیاره چه می‌کنیم. علوم اجتماعی است که تصاویر رفتار فردی و مشروعیت‌های ساختارهای حاکم را به ما ارائه می‌دهد. اکنون وظیفه توجیه شکل‌های معاصر شیوه‌های خداوند برای انسان به علوم اجتماعی محول شده است.

اگرچه بیشتر دانشمندان اقتصاد به چنین موضوعاتی توجه چندانی نکرده‌اند تنی چند از آنان، به ویژه دی مک‌کلاسیکی ارزش‌هایی را که نوشته‌های اقتصادی منتقل می‌کنند گرانقدرتر از نتیجه‌گیری‌های آنها می‌دانند. مک‌کلاسیکی می‌گوید اقتصاد منادی علم عینی است، ولی در واقع متافیزیکی نهفته را ارائه می‌دهد. اقتصاددانان در ورای نظریه‌پردازی‌های رسمی خود، داستان‌هایی را روایت می‌کنند که حاوی پیام‌های نمادین قدرتمندی است که اغلب محتوایی فلسفی (و دینی) دارند.

مک‌کلاسیکی، بر خلاف شیوه‌ای که در این کتاب برگزیده‌ام، بر محتوای دینی این

داستان‌ها تأکید نمی‌ورزد<sup>۱۴</sup>. ولی صفات و استعاره‌هایی که مک کلاسیکی برای توصیف اقدامات و اندیشه‌های اقتصاددانان برمی‌گزیند اغلب نمایانگر الهام دینی است. مک کلاسیکی در جایی می‌گوید که اقتصاد منادی نوع جدیدی از ایمان مدرن است. اگرچه این ایمان رنگ و بویی دنیوی دارد، ولی دارای ده فرمان و قوانین طلایی خود، کاهنان و اسقف‌ها و کلیساهای جامع مخصوص خود، و «سه‌گانه حقیقت، تعریف، و ارزش مقدس» منحصر به خویش است. آنچه زمانی ایمانی جوان، نیرومند و مبارز بود اکنون دچار تصلب گردیده و به مراسمی آئینی بدل گشته است. اقتصاد همچون معابد کهن حالتی تدافعی به خود گرفته و گاهی به همان اندازه که دغدغه نجات جهان را دارد در فکر حفظ امتیازات خود نیز هست.

با وجود بدبینی بسیاری از دانشمندان اقتصاد، اندیشمندانی که از خارج از قلمروی اقتصاد نظاره‌گر فعالیت‌های آنان در زمینه پژوهش و سیاست‌های عمومی هستند اغلب همین دیدگاه را بر می‌گزینند. مارک سگاف فیلسوف در این باره می‌گوید که تعاملات اقتصاددانان و حامیان محیط زیست در زمینه خط مشی‌ها شامل شکل جدیدی از «جنگ‌های مذهبی» میان دو گروه عقیدتی است (گروهی که به تعادل اکوسیستم‌ها عقیده دارد و گروهی که به تعادل بازار باور دارد). آنچه در این بحث‌ها مطرح می‌شود موضوعاتی از این قبیل است: آیا ارضای ترجیحات راه واقعی و تنها راه به سوی ایجاد بهشت بر روی زمین است؟

فیلسوفان دیگر همچون ریچارد روتری اکنون به ما می‌گویند همین اندیشه که حقیقت عینی دارای مبنایی علمی است که فارغ از پیشنهادوری‌های ارزشی است همواره آرزویی خیال پردازانه است. حتی علوم فیزیکی نیز در وهله نخست بر بنیانی از مفاهیم استوار است که تنها با توسل به شیوه‌های عقلانی قابل استخراج نیستند و نمی‌توان تنها با توسل به این شیوه حقیقت‌غایی آنها را به گونه‌ای عینی نشان داد. در مقام مقایسه می‌توان گفت ادعای دانشمندان علوم اجتماعی مبنی بر پرهیز از قضاوت‌های ارزشی، ضعیف‌تر از دانشمندان علوم اقتصادی است. امروزه بسیاری بر این باورند که علم فرویدی روانکاوی بیش از علمی ناب به یک دین شباهت دارد<sup>۱۵</sup>. ما در زمانه تکثر فلسفی و ارزشی زندگی می‌کنیم که به ادعای هر گروهی که خود را یگانه صاحب حقیقت بداند بدبین است. در واقع، این بدبینی در گرایش‌های نسل جوان و رو به رشد اقتصاددانان نمایان است.

به موجب نظرسنجی ای که در اواسط دهه ۱۹۸۰ انجام شد، ۸۳٪ از دانشجویان دکترای اقتصاد دانشگاه هاروارد و ۷۵٪ از دانشجویان این رشته در دانشگاه ام ای تی دیگر به تمایزات قدیمی میان اقتصاد مثبت گرا و اقتصاد هنجار ساز باور نداشتند، و بدین ترتیب برگزارکنندگان این نظر سنجی چنین نتیجه‌گیری کردند که «دانشجویان جایگاه علمی اقتصاد را به دیده تردید می‌نگرند». با وجود این، اگر اقتصاد نوعی علم نیست، اقتصاددانان اندکی کوشیده‌اند به گونه‌ای نظام‌مند نشان دهند که اقتصاد چیست.

دانشمندان برجسته علوم دینی نیز درباره از میان رفتن تمایزات قدیمی میان دین و علوم اجتماعی و فیزیکی سخن گفته‌اند. رینولد نیبور، شخصیتی که امروزه بیش از همکارش پاول تیلیک در خاطر مردم مانده است، زمانی درباره تیلیک گفت که او «به باور همگان خلاق‌ترین فیلسوف دین نسل ما بوده است» و مردی است که همکارانش برای گستره و عمق دانش و عقلا نیت قضاوت‌هایش می‌شناسند. تیلیک بر این نکته تأکید می‌ورزد که اندیشه «خدای شخصی» در مسیحیت نقشی بنیادین دارد.

با وجود این، برخلاف زبان مذهب عامه، این مفهوم الوهیت به معنای «موجودی» شبیه به انسان نیست که وجود و قدرت خود را با معجزات فراطبیعی هویدا می‌سازد. چنین مفهومی که چهره‌ای انسان‌وار از خدا ترسیم می‌کند ممکن است خدا را در ردیف مقوله‌هایی همچون شخصیت کارتون سوپر من قرار دهد که با توسل به نیروهای ماورالطبیعه به یاری انسان‌های نیازمند می‌شتابد<sup>۱۶</sup>. تیلیک خداوند را اصل نظام بخشی می‌داند که معنا و جهت‌گیری رخدادهای جهان را تعیین می‌کند: خداوند «حقیقت نهایی خود هستی، مبنای هستی، و قدرت هستی است». در سنت یهودی مسیحی خداوند با رخدادهای تاریخی اراده خود را در جهان جاری می‌سازد. در واقع، تنها حضور خداست که به انسان‌ها و تاریخ معنایی واقعی می‌بخشد. پیام انجیل در اصل پیام پیشگویی یا مجموعه‌ای از پیشگویی‌های تاریخی برای بشر است. مذاهب مارکسیستی، ترقی‌خواه داروینیست اجتماعی و سایر مذاهب غیر دینی معمولاً تفاسیر خود را از رخدادها و معنای تاریخ (و در اصل درک‌های دینی خود را که با سایر درک‌های دینی رقابت دارد) ارائه می‌دهند.

بنابراین تیلیک زمانی گفت که به نظر او مارکس موفق‌ترین اندیشمند علوم دینی از زمان اصلاحات (پروتستان) تاکنون بوده است. با توجه به نفوذ مارکس در جهان (اگر نگوئیم کیفیت منطقی اندیشه‌هایش) به سختی می‌توان از پذیرش این ارزیابی خودداری



کرد. به موجب یکی از اظهار نظرهای حقوقی اخیر در دیوان عالی کلیسا و دولت، این دیوان (تا حدی به تأسی از تیلیک) مذهب را به عنوان «دغدغه نهایی فرد تعریف کرده است که سایر دغدغه‌ها از جمله منافع فردی تابع آن هستند». این دیوان در تلاش برای مصون نگه داشتن اقدامات «دینی» از دخالت «دولت»، طیف گسترده‌ای از «نظام‌های اعتقادی» را به عنوان مذاهب معتبر تعریف کرده است که حتی از کوچکترین اشاره به موجودات یا نیروهای ماورای طبیعی نیز پرهیز می‌کنند.

بسیاری از رهبران دینی آمریکا اکنون دریافته‌اند که مرز میان باورهای دینی سنتی و اندیشه‌های غیر دینی بسیار مبهم‌تر از چیزی است که می‌پنداشتند.<sup>۱۷</sup> نسخه سال ۱۹۹۰ فرهنگ لغت مسیحیت در آمریکا می‌گوید: از دهه ۱۹۷۰ بحث‌های زیادی درباره اینکه آیا انسان‌گرایی غیردینی یک مذهب است و باید از جایگاه قانونی مذهب برخوردار باشد یا خیر مطرح گردید. این پرسش به تعریف ما از دین بستگی دارد. اگر باور به خدا را برای تعریف دین الزامی بدانیم، انسان‌گرایی غیر دینی را نمی‌توان دین دانست. ولی اگر دین (یا خدا) به عنوان ارزش غایی فرد تعریف شود، آنگاه می‌توان انسان‌گرایی غیردینی را یک دین نامید.

بنابراین کتاب حاضر تفسیری دینی از محتوای اندیشه اقتصادی مدرن ارائه می‌دهد و روش تفکر اقتصادی را، علاوه بر منبع درک فنی رخدادهای اقتصادی، منبع درک غایی جهان برای بسیاری از اقتصاددانان و اندیشمندان رشته‌های دیگر نیز می‌داند. این نوع جدیدی از مطالعه دینی قدرتمندترین مجموعه باورهای دینی عصر مدرن است. مخاطبان این کتاب اقتصاددانان دیگر هستند، ولی باید توجه داشته باشند که شیوه تحلیلی من به همان اندازه که نظریه پردازی اقتصادی است تحلیل تاریخی و دینی نیز هست. در این کتاب، از آموزه‌های اقتصاددانان فراتر رفته‌ام و کوشیده‌ام تا چشم انداز گسترده تری را از شرایط انسانی ترسیم کنم. این کتاب برای دانشمندان علوم دینی، به ویژه کسانی که به مطالعه تعاملات میان علوم دینی و موضوعات اقتصادی می‌پردازند نیز سودمند است. به نظر من علاوه بر اقتصاددانان و اندیشمندان علوم دینی، خوانندگان رشته‌های دیگر نیز می‌توانند از مسایلی که در کتاب حاضر مطرح گردیده بهره‌مند شوند. در واقع، این موضوعات برای هر کس که ذهنی کنجکاو داشته باشد و در پی درک شرایط اقتصاد و فرهنگ امروز آمریکا باشد سودمند است.

### تقدیر و تشکر

در کتاب حاضر از نظرات و تشویق‌های افراد مختلف در مراحل مختلف بهره‌مند شده‌ام. به ویژه از تیمور کوران که درباره پیش‌نویس‌های مختلف این کتاب اظهار نظر کرد و مرا تشویق کرد تا محدوده این کتاب را به گونه‌ای گسترش دهم تا علاوه بر ساموئلسون، مکتب شیکاگو و اقتصاد نهادین نوین را نیز در بر بگیرد سپاسگزارم. آنتونی واترمن در مراحل ابتدایی نقد مفصل و بسیار سودمندی درباره بحث‌های ساموئلسون ارائه داد و در سایر مراحل نیز پیشنهادات سودمندی ارائه داد. پاول هاین، روبرن لومن، مارک سگاف، اشتینر استورم، و سندی تاچر پیش‌نویس‌های مختلف کتاب حاضر را مطالعه کردند و نظرات ارزشمندی ارائه دادند. از پیتر بروک، پیتر براون، هرمان دالی، کنث الزینگا، برت فوئر، و دیرد مک کلاسکی نیز برای اظهار نظرهای ارزشمندشان سپاسگزارم.

## پی‌نوشت‌ها:

۱- به برای نمونه به منابع زیر نگاه کنید:

on law, Harold Berman, *Law and Revolution: The Formation of the Western Legal Tradition* (Cambridge: Harvard University Press, 1983); on science and education, Toby Huff, *The Rise a/Early Modern Science* (New York: Cambridge University Press, 1993); on technology, David F. Noble, *The Religion of Technology: The Divinity of Man and the Spirit of Invention* (New York: Knopf, 1998); on political science, Oliver O'Donovan, *The Desire of Nations* (New York: Cambridge University Press, 1996), and Ralph Hancock, *Calvin and the Foundations of Modern Politics* (Ithaca: Cornell University Press, 1989); and, on comparative social development, Lawrence E. Harrison and S. P. Huntington, eds., *Culture Matters: How Values Shape Human Progress* (New York: Basic Books, 2000); David Landes, *The Wealth and Poverty of Nations: Why Some Are So Rich and Some So Poor* (New York: Norton, 1998), and Francis Fukuyama, *Trust: The Social Virtues and the Creation of Prosperity* (New York: Free Press, 1995).

۲- باید به خاطر داشت که علمای دینی اعصار قبل نه تنها اسرار عظیم الهی را می‌کاویند، بلکه در زمینه بسیاری از مسایل زندگی از جمله مسایل اقتصادی نیز احکامی صادر می‌کردند. مثلاً در یهودیت، قوانین مرتبط با رژیم غذایی مسئله بسیار عملی خوراکی‌های مجاز را کنترل می‌کردند. احکام متخصصین علوم دینی در زمینه "قیمت عادلانه" شکل‌های قابل قبول مبادلات بازار را تعیین می‌کرد. قوانین کلیسا در باب ربا‌خیزد بهره‌آشکار از وام را منع می‌کرد. مکاتب مختلف اقتصاد مدرن، که علاوه بر مسایل روزمره به مسایل متعالی نیز می‌پردازند در مکاتب اعتقادی قبلی در یهودیت و مسیحیت ریشه دارند. برای بحث بیشتر درباره این موضوعات به منبع زیر نگاه کنید:

Robert H. Nelson, *Reaching for Heaven on Earth: The Theological Meaning of Economics* (Lanham, Md.: Rowman and Littlefield, 1991).

۳- تا سال ۱۹۹۳ در وزارت کشور مائدم و سپس به عضویت هیئت علمی دانشکده امور عمومی دانشگاه مریلند درآمد. ثمره تجربیات من در وزارت کشور نگارش چنین کتاب و مقاله در باب ماهیت فرایند سیاست‌سازی (از جمله نقش اقتصاددانان در این فرایند) در سطح فدرال بود. برای اطلاعات بیشتر به منابع زیر نگاه کنید:

Robert H. Nelson, *The Making of Federal Coal Policy* (Durham: Duke University Press, 1983); "The Economics Profession and the Making of Public Policy," *Journal of Economic Literature* 25 (March 1987); and *Public Lands and Private Rights: The Failure of Scientific Management* (Lanham, Md.: Rowman and Littlefield, 1995)

۴- فرایند سیاست‌سازی فدرال از دید یکی از اقتصاددانان دولت رادر منبع زیر تشریح کرده‌ام:

Robert H. Nelson, "The Office of Policy Analysis in the Department of the Interior," *Journal of Policy Analysis and Management* 8 (Summer 1989); reprinted in Carol H. Weiss, *Organizations, for Policy Analysis: Helping Government Think* (Newbury Park, Calif.: Sage, 1992). See also Nelson, "The Economics Profession and the Making of Public Policy," *Journal of Economic Literature* 25 (March 1987); "Introduction and Summary," in Joseph A. Pechman, ed., *The Role of The Economist in Government: An International Perspective* (New York: New York University Press, 1989); and "Economists as Policy Analysts: Historical Overview," in David L. Weimer, ed., *Policy Analysis and Economics: Developments, Tensions, Prospects* (Boston: Kluwer, 1991).

5- William C. Dennis, "Wilderness Cathedrals and the Public Good," *Freeman* (May 1987).

6-Charles C Mann and Mark L. Plummer, Naoh's Choice: The Future of Endangered Species (New York: Alfred A. Knopf, 1995).

7-Robert H. Nelson, "Bruce Babbitt, Pipeline to the Almighty," Weekly Standard, June 24, 1996.

۸- الهیات اقتصادی به معنایی که در اینجا به کار می‌برم با مطالعه اقتصادی دین تفاوت دارد. اگرچه اکنون اقتصاددانان علاقه‌نویافته‌ای را به دین ابراز می‌کنند، ولی معمولاً دین را در چارچوب‌های اقتصادی اندیشه قرار می‌دهند. آنها کلیسا را یکی از نهاد‌های دیگری می‌دانند که بر مبنای انگیزه‌های اقتصادی رفتار می‌کند، و بر این باورند که وجود یک دین می‌تواند ترجیحات را شکل دهد و به گونه‌ای بر رفتار افراد تأثیر بگذارد که کارایی اقتصادی را ترویج یا تقبیح کند. برای نمونه به منابع زیر نگاه کنید:

Kelly Olds, "Privatizing the Church: Disestablishment in Connecticut and Massachusetts," *Journal of Political Economy* 102, no. 2 (1994); and Douglas W Alien, "Order in the Church: A Property Rights Approach," *Journal of Economic Behavior and Organization* 27 (June 1995). For surveys of the growing literature on the economics of religion, see Laurence R. Iannaccone and Brooks B. Hull, "The Economics of Religion: A Survey of Recent Work," *Bulletin of the Association of Christian Econo-mists* (Fall 1991); and Laurence R. Iannaccone, "Introduction to the Economics of Religion"/JoMwD? of *Economic Literature* 36 (September 1998).

۹- یکی از معدود اقتصاددانانی که به چنین موضوعاتی پرداخته‌اند آمارتیا سن، برنده جایزه نوبل رشته اقتصاد در سال ۱۹۹۸ است. آثار او تا حدی نمایانگر تردید بیشتر در زمینه چارچوب مرجع اقتصادی مناسب برای بررسی ایجاد کشوری همچون سرزمین مادری اش هند است، که فرایندهای توسعه اقتصادی اش اغلب در تعارض آشکار با ارزش‌های سنتی است. سن (با مارتا نوسباوم) درباره مسایلی که می‌توان "الهیات اقتصادی" نامید می‌نویسد:

(باید اذعان کرد) که ارزش‌ها را نمی‌توان به شیوه مرسوم ادبیات "توسعه اقتصادی"، صرفاً ابزاری در خدمت پیشبرد توسعه دانست. در واقع، اندیشه توسعه (چه از درون یک فرهنگ یا در متن فردی اقتصاد‌های توسعه‌گرا نگریده شود) خود بر ارزش‌های ویژه‌ای مبتنی است که مبنای قضاوت در باره پیشرفت و سنجش توسعه محسوب می‌شود.

درک اهمیت "نسبیت ارزشی" مفهوم توسعه مستلزم دو مسئله متمایز است. نخستین مسئله این حقیقت ابتدایی ولی مهم است که بدون آگاهی از اهدافی که خود در خارج از فرایند توسعه قرار دارند و می‌توانند برای ارزیابی فرایند توسعه به کار روند، نمی‌توان گفت که کدام تغییرات توسعه محسوب می‌شوند. یکی از نقاط مرجع اساسی برای قضاوت درباره توسعه در چارچوب یک فرهنگ، ارزش‌هایی هستند که در آن فرهنگ ریشه دوانده‌اند.

دومین نکته با تضعیف احتمالی ارزش‌های سنتی ارتباط دارد که ممکن است از فرایند تغییر ناشی شوند.... این تضعیف دارای دو شکل کاملاً متفاوت است که می‌بایست میان آنها تمایز قایل شد. شاید تغییر مادی بخصوصی، کسب و حفظ چیزهایی را که در نظام ارزش‌های سنتی به خصوصی گرامی داشته می‌شوند (از قبیل یک سبک زندگی به خصوص) دشوارتر سازد. راه دیگر تضعیف ارزش‌ها، تضعیف سلطه آنها بر موضوعات است. نگاه کنید به:

Martha C. Nussbaum and Amartya Sen, "Internal Criticism and Indian Rationalist Traditions," in Michael Krausz, ed., *Relativism, Interpretation, and Confrontation* (Notre Dame: University of Notre Dame Press, 1989), 299-300.

۱۰- منبع زیر بیشترین تأثیر را بر درک جدید من از علوم دینی رسمی داشته است:

was Paul Tillich's *A History of Christian Thought: From Its Judaic and Hellenistic Origins to Existentialism* (New York: Simon and Schuster, 1967).

این تنها مقدمه‌ای خوب بر تاریخ الهیات مسیحیت نیست بلکه نمونه‌ای عالی از دقت نظر در اوج استدلال دینی نیز هست.

۱۱- الن چاری، از اساتید علوم دینی نظام مند در دانشگاه ساوترن متدیست در زمینه توسعه علوم دینی مسیحیت می نویسد: به طور سنتی، دغدغه اصلی معیار حقیقت است که به صورت انسجام و درک پذیری بر مبنای صداقت فکری است. نگاه کنید به:

Ellen T. Charry, "Academic Theology in Pastoral Perspective" *Theology Today* 50 (April 1993): 102.

۱۲- طرفداران سنت "رومی" که جهان خردورزی را می بینند که با قوانین طبیعی هدایت می شوند، اندیشمندانی برجسته، از ارسطو و آکیناس گرفته تا آدم اسمیت و اقتصاد دانان پوزیتیویست سده بیستم را شامل می شوند. سنت پروتستان که در تقابل با سنت رومی قرار دارد، جهانی گناه آلود و از خود بیگانه را می بیند که قدرت خرد انسان را اسیر سرشت فاسد انسانی ساخته است. این سنت اندیشمندان برجسته ای از افلاطون و آگوستین گرفته تا مارتین لوتر و کارل مارکس (به همراه هربرت اسپنسر و سایر داروینیست های اجتماعی) را در خود جای داده است. یکی از اهداف اصلی "در جستجوی بهشت بر روی زمین"، بررسی سیر تطور اندیشه های دینی (سنتی و دنیوی) شخصیت های برجسته هر یک از این سنت ها در باب جنبه های اقتصادی زندگی بوده است. برخی منتقدان می گویند، اندیشمندان بزرگ معدودی را می توان یکسره در یکی از این دو سنت جای داد (و من نیز با آنها هم عقیده ام). اما بر این باورم که در موارد فوق (و بسیاری از موارد دیگر)، جهت گیری حاکم بر اندیشه های آنان از یکی از این دو سنت ناشی می شود.

۱۳- اگرچه هاروی کاکس، متخصص علوم دینی از دانشگاه هاروارد نمی تواند به خوبی از عهده بیان مزیت های بی شمار نظام بازار برآید، ولی به درستی شباهت هایی را میان اندیشه های اقتصاد دانان معاصر و اصول تاریخی یهودیت مسیحیت می بیند:

واژه هایی که وال استریت ژورنال و بخش تجاری تایم و نیوزویک به کار می برند... با کتاب آفرینش: نامه به رومیان، و شهر خدای سنت آگوستین شباهتی شگفت انگیز دارد. در ورای توصیفات اصلاحات بازار، سیاست های پولی، و پیچیدگی های داو، به تدریج قطعه هایی از ابر روایتی در باب معنای درونی تاریخ بشر، دلیل لغزش ها، و نحوه اصلاح آنها را می دیدم. دانشمندان علوم دینی این ابر روایت ها را اساطیر کهن، افسانه های هموط، پرهیز از گناه و رستگاری می نامند. ولی این افسانه ها و اساطیر دوباره و در لباسی دیگر باز گشته اند. نگاه کنید به:

Harvey Cox, "The Market as God: Living with the New Dispensation," *Atlantic Monthly*, March 1999, 18.

۱۴- مسلماً بسیاری از آثار اقتصاد دانانی که در خارج از جریان اصلی علم اقتصاد فعالیت دارند بسیاری از ویژگی های رفتاری دین را در اقتصاد نیز جلوه گر می یابند. یکی از نمونه های بی شماری که می توان در این ارتباط نقل کرد نویسنده ای است که می گوید "هسته اصلی اصول اقتصادی کمی به ده فرمان شباهت دارد"; این اصول همچون "اصول مسلم با حقایق روشن محسوب می شوند!"; و از برخی جنبه ها "اقتصاد... پیش از علم به مذهب شباهت دارد". نگاه کنید به:

Craufurd D. Goodwin, "Doing Good and Spreading the Gospel (Economic)," in David Colander and A. W Coats, eds., *The Spread of Economic Ideas* (New York: Cambridge University Press, 1989), 172.

۱۵- ریچارد وبستر به "شباهت های بی شمار دیدگاه لوتر در باره شرایط انسان و دیدگاه هایی که در روانکاوی یافت می شود اشاره می کند". همان طور که در کتاب حاضر در باره برخی از عناصر اصلی اندیشه اقتصادی مدرن گفته ام، وبستر نیز می گوید که روانکاوی سده بیستم حاوی بازسازی ظریف، چالش برانگیز و مدرن برخی از کهن ترین نظریه های دینی است. برای اطلاعات بیشتر به منبع زیر نگاه کنید:

Richard Webster, *Why Freud Was Wrong: Sin, Science and Psychoanalysis* (New York: Basic Books, 1995), 5.

۱۶- در این ارتباط دیدگاه تیلیک نمایانگر دیدگاهی کهن در علوم دینی یهودی مسیحی است. مثلاً دیوید نوواک می نویسد:

"به نظر مایمونی ها . . . . الهیات توحیدی بد، معنای ظاهری زبان انسانی متون مقدس را در نظر می‌گیرد، ولی الهیات خوب زبان متون مقدسی را برمی‌گزیند که ویژگی های جسمی منسوب به خداوند را تا حد زیادی استعاری، و کمکی به قوه تخیل انسان می‌داند." برای اطلاعات بیشتر به منبع زیر نگاه کنید:

David Novak, "The Mind of Maimonides," *First Things*, February 1999,30.

۱۷- بسیاری از کسانی که به اندیشه‌های غیردینی باور دارند نیز تعریف نظام باورهای خود به عنوان یک مذهب را پذیرفته‌اند، لئو راستن در "مذاهب امریکا" انسان‌گرایی غیر دینی را نیز در این فهرست گنجانده است. یکی از نمایندگان انجمن فرهنگ‌های قومی نیویورک، ادوارد ال. اریکسون در توضیح باورهای اصلی این مذهب اعلام کرد که یک انسان‌گرا، که ممکن است نگرش غیر دینی نیز داشته باشد، بر این باور است که انسان باید بدون باور به خدایی ماورالطبیعی یا حمایت قدرتی الهی، تجربیات انسانی را راهنمای اخلاق و عمل خود قرار دهد. ولی بسیاری از انسان‌گرایان، انسان‌گرایی را جنبشی مذهبی می‌دانند که خالی از وحی یا خداست. اریکسون می‌گوید که "انسان‌گرایان جاودانگی خود را در جامعه انسانی می‌بینند"، و به باورهای خود چنان ایمان قدرتمندی دارند که ممکن است مرگ را به خیانت به ارزش‌هایی که گرانقدر می‌شمارند ترجیح دهند." مسلماً چنین باوری با معیار مذهب به عنوان "ارزشی غایی" یا "واقعیتی غایی" همخوانی دارد. در واقع، همان‌طور که اریکسون می‌گوید، "در نظام‌های حقوقی فدرال و ایالتی، رهبران و مشاوران گروه‌های فرهنگ اخلاقی و انسان‌گرا به لحاظ قانونی می‌توانند به عنوان روحانیان مذهب عمل کنند". برای اطلاعات بیشتر به منبع زیر نگاه کنید:

Leo Rosten, ed., *Religions of America: Ferment and Faith in an Age of Crisis* (New York: Simon and Schuster, 1975), 257,259,258.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی